

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدّسی طباطبائی نرودی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال یازدهم - سال تحصیلی ۹۳-۹۴

جلسه ۲۴ - یکشنبه ۹۳/۹/۲

## استصحاب

این بحث، بحثی مفید است و در تمام ابواب فقه کاربرد دارد و بلکه جاری در بعضی مسائل اصولیه نیز هست و حتی بحثی است که نتیجه‌ی آن مفید برای مقلد نیز می‌باشد.

متأخرین در این بحث غور فراوانی نموده و مسائل بسیار متنوع و پیچیده و مهمی را ذکر کرده‌اند؛ البته در برخی موارد چه بسا بیش از نیاز بدان پرداخته شده است. إن شاء الله سعی خواهیم کرد که مسائل مورد نیاز را ذکر کنیم و مسائل فراتر از نیاز را حذف نماییم.

طبیعی است که در این مبحث نیز مانند بسیاری از مباحث، شایسته است مقدماتی ذکر شود که در ضمن اموری به آن خواهیم پرداخت.

### امر اول: تعریف استصحاب

استصحاب در لغت به معنای «أخذ الشيء مصححاً» می‌باشد.<sup>۱</sup> لذا در فقه گفته می‌شود<sup>۲</sup> که نمازگزار نباید

۱. لسان العرب، ج ۱، ص ۵۲۰:

و اسْتَصْحَبَ الرَّجُلُ: دَعَاهُ إِلَى الصُّحْبَةِ؛ وَ كَلَّ مَا لَزِمَ شَيْئاً فَقَدْ اسْتَصْحَبَهُ؛ قَالَ:

إِنَّ لَكَ الْفَضْلَ عَلَى صُحْبَتِي، وَ الْمِسْكُ قَدْ يَسْتَصْحِبُ الرَّامِكَا

۲. مصباح الفقيه، ج ۱۰، ص ۲۴۴:

مستصحَب اجزاء ما لايوكل لحمه باشد يا گفته می‌شود استصحاب اجزاء ما لايوكل لحمه در نماز، مانع است. در این عبارات استصحاب به معنای لغوی آن یعنی «همراه داشتن چیزی» آمده است و ربطی به استصحابی که در اصول عملیه از آن بحث می‌شود ندارد.

## استصحاب در اصطلاح

در گذشته و کتب قدیمی اصول و فقه، تعبیر «استصحاب الحال» به کار رفته است؛<sup>۱</sup> به این معنا که همان وضعیتی که بوده است به زمان حاضر کشیده شود، ولی کم‌کم مضافاً الیه آن ساقط شد و استصحاب به تنهایی به کار رفت. از آنجا که استصحاب در اصول و فقه اصطلاح خاصی است لزومی ندارد که آن را از جهت لغوی ریشه‌یابی کنیم و چگونگی ورود آن به علم اصول و تطورات آن را بررسی نماییم، بلکه مهم آنست که ببینیم از ادله در رابطه با استصحاب چه تعریفی به دست می‌آید.

---

نعم، لو استفيد من أخبار المنع أن المعتبر في الصلاة هو أن لا يستصحب المصلّي وقت ما يصلّي شيئاً ممّا لا يؤكل لحمه بحيث يكون عدم الاستصحاب صفة معتبرة في المصلّي، أمكن إحرازه بالأصل؛ فإنّ المصلّي قبل تلبّسه بالمشكوك لم يكن مستصحبا لغير المأكول، فتستصحب حالته السابقة التي أثارها جواز الدخول في الصلاة، ...

۱. رسائل الشریف المرتضی، ج ۲، ص ۲۶۲:

استصحاب الحال: هو الحكم في الحادثة الشرعية بعد تغييرها كالحكم قبل تغييرها.

✓ الذريعة إلى أصول الشريعة (سید مرتضی)، ج ۲، ص ۳۵۵:

... فإن قالوا: ثبوت الحكم في الحال الأوّل يقتضى استمراره إلّا يمنع لأنّ ذلك لو لم يجب لم يعلم استمرار الأحكام في موضع من المواضع. و حدوث الحوادث لا يمنع من ذلك، كما لا تمنع حركة الفلك و ما جرى مجراها من الحوادث، فيجب استصحاب الحال ما لم يمنع مانع. ...

✓ العدة في أصول الفقه (شیخ طوسی)، ج ۲، ص ۷۵۷:

و استدللّ من نصر استصحاب الحال بما روى عن النبي ﷺ أنّه قال: «إن الشيطان يأتي أحدكم فينفخ بين أليتيه فيقول أحدثت أحدثت فلا ينصرفنّ حتى يسمع صوتاً أو يجد ريحاً». فبقاه على الحال الأولى.

✓ السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، ج ۱، ص ۱۵۳:

... آورده شیخنا لأنّ الشافعی يستصحب الحال، و عندنا انّ استصحاب الحال غير صحيح، ...

✓ علامه حلی، تذکرة الفقهاء (ط - الحديثة)، ج ۱۱، ص ۱۷۹:

مسألة ۳۴۷: إذا تلف المبيع في زمن الخيار، فإن كان قبل قبض المشتري له، بطل العقد؛ لأنّه لو تلف حينئذٍ و البيع لازم، انفسخ، فكذا حال جوازه. و إن تلف في يد المشتري، لم يبطل الخيار، و كان من ضمان المشتري؛ لأصالة ثبوت الخيار، و استصحاب الحال.

✓ القوانين المحكمة في الأصول، ج ۳، ص ۱۲۲:

استصحاب الحال: و هو كون حكم أو وصف يقينيّ الحصول في الآن السابق مشكوك البقاء في الآن اللاحق. و المراد من المشكوك أعمّ من المتساوي الطرفين ليشمل المظنون البقاء و غيره، و إن كان مراد القوم من الشك هنا هو الاحتمال المرجوح في الواقع [الرافع] لأنّ بناءهم في الحجّة على حصول الظنّ.

همان‌گونه که می‌دانید مرحوم شیخ فرموده‌اند<sup>۱</sup> اسدّ و اخصر تعاریفی که ارائه شده است «إبقاء ما كان» است؛ یعنی حکم به بقاء آنچه قبلاً بوده است. مثلاً وجوب نماز جمعه در عصر حضور معصوم علیه السلام بوده است و شک در بقاء آن وجود دارد و حکم می‌شود که اکنون نیز آن وجوب باقی است.

با قرائن مشخص است که مقصود از ابقاء، ابقاء تبعدی است نه تکوینی؛ بدین معنا که تعبداً آن را باقی بدانیم و حکم به بقاء آن نماییم. همچنین معلوم است که این حکم به بقاء مربوط به جایی است که شک در بقاء آن شده است و إلا اگر بقاء آن معلوم باشد نیازی به حکم به بقاء ندارد.

به دلیل مذکور نبودن مثل این امور به طور صریح در تعریف شیخ رحمته الله مرحوم آخوند تعریف دیگری ارائه کرده است و فرموده است استصحاب: «الحکم ببقاء حکم او موضوع ذی حکم شک فی بقائه»<sup>۲</sup>.

این تعریف در حقیقت تصریح به مطویات تعریف منتخب شیخ رحمته الله است. لذا به جای ابقاء، الحکم ببقاء را ذکر کرد تا بیان کند مراد، ابقاء تبعدی است و به جای «ما» موصوله که اطلاق داشت، تصریح به حکم و موضوع دارای حکم کرد. همچنین در تعریف شیخ رحمته الله مشکوک البقاء ذکر نشده بود که مرحوم آخوند به آن تصریح کردند. البته مرحوم آخوند طبق رسم خودشان در کفایه بیان می‌کنند<sup>۳</sup> این تعاریف، تعاریف حقیقی نیست و شرح الاسم است و سایر تعاریف نیز به همین تعریف باز می‌گردد.

در مورد این بخش از سخن آخوند که فرمودند این تعاریف شرح الاسم است و اساساً تعریف حقیقی قابل دستیابی نیست، در موارد مختلفی از جمله بحث عام و خاص مطالبی بیان کردیم که دوباره به آن نمی‌پردازیم.

---

۱. فرائد الاصول (ط - انتشارات اسلامی)، ج ۲، ص ۵۴۱:

المقام الثانی فی (الاستصحاب و هو لغة أخذ الشيء مصاحباً) و منه استصحاب أجزاء ما لا يؤکل لحمه فی الصلاة و عند الأصولیین عرف بتعاریف أسدها و أخصرها (إبقاء ما كان) و المراد بالإبقاء الحکم بالبقاء و دخل الوصف فی الموضوع مشعر بعلیته للحکم فعلة الإبقاء هو أنه كان فیخرج إبقاء الحکم لأجل وجود علته أو دلیله.

۲. کفایة الأصول (ط - آل البيت علیهم السلام)، ص ۳۸۴:

و لا یخفی أن عبارتهم فی تعریفه و إن كانت شتی إلا أنها تشير إلى مفهوم واحد و معنی فارد و هو الحکم ببقاء حکم او موضوع ذی حکم شک فی بقائه.

۳. همان:

... أنه حیث لم یکن بحدّ و لا برسم بل من قبیل شرح الاسم كما هو الحال فی التعریفات غالباً لم یکن له دلالة علی أنه نفس الوجه بل للإشارة إلیه من هذا الوجه و لذا لا وقع للإشکال علی ما ذکر فی تعریفه بعدم الطرد أو العکس فإنه لم یکن به إذا لم یکن بالحد أو الرسم بأس.

در هر حال کلام شیخ و مرحوم آخوند چه بسا مورد اشکال قرار بگیرد که:

## اشکال بر تعریف<sup>۱</sup>

تعریف مذکور تنها بر مبنای استفاده‌ی استصحاب از اخبار به عنوان یک اصل عملی، صحیح است؛ یعنی اگر بپذیریم استصحاب، اصل عملی متخذ از روایات است تعریف مذکور درست است، اما بعضی مبانی قائلند استصحاب اماره است نه اصل عملی و چیزی مثل خبر واحد، شهرت، ظهورات و ... است، و بنابر چنین مبنایی تعریف مرحوم آخوند و شیخ رحمتهما درست نیست؛ زیرا:

اماره چیزی است که به واسطه‌ی آن حکم منکشف می‌شود اما خود آن که حکم نیست، در حالی که صاحب کفایه استصحاب را به حکم به بقاء تعریف نمودند.

## پاسخ اشکال مذکور

تعریفی را که از موضوعی ارائه می‌دهند باید به گونه‌ای باشد که با مبنای صحیح سازگاری داشته باشد و فرض آنست که هم آخوند رحمتهما و هم مستشکل، مبنای قدما را راجع به اماریت استصحاب قبول ندارند، لذا چرا باید استصحاب را به گونه‌ای تعریف کنند که شامل مبنای غلط هم بشود؟! مبنای صحیح می‌گوید حجیت استصحاب از باب روایات است و لیس إلا، بنابراین باید تعریف به گونه‌ای باشد که شامل مبنای غلط نشود و إلا لوازمی خواهد داشت؛ مثلاً اگر کسی استصحاب را اماره دانست باید مثبتات آن را نیز حجت بداند، ولی مرحوم آخوند از این لوازم احتراز می‌کنند و نمی‌پذیرند. نتیجه آنکه اشکال فوق بر تعریف آخوند و شیخ رحمتهما وارد نیست.

مضاف به اینکه اگر کسی گمان کند استصحاب بنابر اماره بودن حکم نیست، گمان ناصوابی دارد؛ زیرا می‌توان چیزی را حکم دانست و در عین حال کاشف از حکم هم باشد. آری، مقصود از حکم، حکم تکلیفی نیست؛ زیرا حکم تکلیفی محض، کاشفیتی از حکم دیگر ندارد بلکه مقصود از حکم، اعم از تکلیفی و وضعی است؛ یعنی هر اعتباری از شارع به غیر از اعتبار بعث و زجر و اباحه، حکم وضعی است. لذا اگر استصحاب

---

۱. مصباح الأصول (ط - مؤسسة احیاء الآثار)، ج ۲، ص ۳:

أقول: أما ما ذكره صاحب الكفاية رحمتهما من التعريف، فهو شرح لما ذكره الشيخ رحمتهما لا غيره. و أما ما ذكره من كون التعاريف مشيرة إلى معنى واحد، فغير صحيح، لاختلاف المباني في الاستصحاب، و كيف يصح تعريف الاستصحاب بأنه حكم الشارع بالبقاء في ظرف الشك بناءً على كون الاستصحاب من الأمارات، فإن الأمارات ما ينكشف الحكم بها فلا يصح تعريفها بالحكم.

اماره باشد می توان آن را حکمی وضعی دانست که شارع آن را کاشف از حکم دیگر قرار داده است.

بلی، بنابر آنکه حجیت استصحاب بر اساس افاده‌ی ظن باشد (ظن نوعی و یا شخصی) تعریف آخوند قابل تطبیق بر آن نیست؛ زیرا استصحاب، حکم نخواهد بود بلکه حقیقت استصحاب بنابر افاده‌ی ظن نوعی، ثبوت الشیء سابقاً و الشک فی البقاء لاحقاً خواهد بود و این ثبوت و شک چون افاده‌ی ظن می کند حجّت است و دلیل حجّیت آن دلیل حجّیت ظن مطلق است و فقط یقین سابق و شک لاحق موجب پدید آمدن مصداق ظن مطلق است.

و اگر استصحاب بر اساس ظن شخصی حجت باشد این گونه باید تعریف شود: «الظن الناشئ من ثبوت الشیء سابقاً عند الشک فی بقائه لاحقاً للمکلف».

اما در هر حال این مبانی از اساس باطل است و به زودی بطلان آنها اثبات می شود. در هر حال تعریف آخوند یعنی «الحکم ببقاء حکم او موضوع ذی حکم شک فی بقائه» بهترین تعریف است.

### اشکال دیگری<sup>۱</sup> بر تعریف شیخ و آخوند رحمتهما

مرکز حکم به بقاء، حکم سابق یا موضوع ذی حکم نیست، بلکه مرکز حکم به بقاء یقین سابق است؛ یعنی یقین سابق به زمان حاضر از حیث جری عملی کشیده می شود.

این اشکال نیز اشکالی مبنایی است؛ زیرا بعضی قائل شده اند که یقین در «لاتنقض الیقین بالشک ابداً» موضوعیت دارد<sup>۲</sup> و استصحاب یعنی حکم به بقاء آن یقین سابق و بعضی آن یقین را مرآت برای

---

۱. مصباح الأصول (ط - مؤسسة احیاء الآثار)، ج ۲، ص ۵:

و أما علی القول بكونه من الاصول، فلا بدّ من تعريفه بالحکم كما وقع فی كلام الشيخ و صاحب الكفاية، لكن لا بما ذكره من أنه الحكم ببقاء حکم أو موضوع ذی حکم، فإن الاستصحاب علی هذا التقدير مأخوذ من الأخبار و عمدتها صحاح زرارة، و ليس فيها ما يدلّ علی الحكم ببقاء حکم أو موضوع ذی حکم، بل المستفاد منها حرمة نقض الیقین بالشک من حیث العمل، و الحكم ببقاء الیقین من حیث العمل فی ظرف الشک. فالصحيح فی تعريفه علی هذا المسلك أن يقال: إن الاستصحاب هو حکم الشارع ببقاء الیقین فی ظرف الشک من حیث الجری العملي.

۲. دراسات فی علم الأصول، ج ۴، ص ۹۴:

و أجاب فی الكفاية عن الإشکال بما حاصله: أن أدلة الاستصحاب ناظرة إلى مرحلة البقاء و التعبد به علی تقدير الحدوث، فإذا تنجز حدوثا تنجز بقاء، و ان كان ذلك ببركة الاستصحاب و الملازمة بین الحدوث و البقاء.

ثم آورد علی نفسه بأنه كيف يمكن ذلك؟! و قد أخذ الیقین فی دليل الاستصحاب. فأجاب أنه أخذ مرآة و کاشفا عن الواقع.

و نقول: ما ذكره لا يمكن المساعدة عليه.

أما كون الیقین مأخوذاً علی نحو الطريقية، ففيه: أنه طريقي بالإضافة إلى متعلقه، و موضوعی إلى الاستصحاب، كعنوان الشک المأخوذ فيه،

متیقن دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

طبق مبنای اول که یقین را موضوع می‌داند تعریف مرحوم آخوند مناسب نیست، اما اگر یقین را مرآت بدانیم که اصلاً موضوعیت ندارد یا موضوعیت آن در کنار متیقن قابل اعتنا نیست، تعریف آخوند رحمته تعریف کاملی است.

در مجموع به نظر می‌آید اگر استصحاب را چنین تعریف نماییم: «الاستصحاب هو التبعيد ببقاء ما كان»<sup>۱</sup> اولی باشد. در واقع ابقاء در تعریف شیخ رحمته و حکم در تعریف مرحوم آخوند را به تبعید تبدیل نمودیم. این تعریف طبق تمام مبانی که قائلند استصحاب مبتنی بر روایات و حتی سیره‌ی عقلاست، سازگار است؛ آری این تعریف با حجیت استصحاب از باب ظن سازگار نیست. و در عین حال این تعریف تمام اشکالات متوهمه را دفع می‌کند؛ زیرا تبعید به ما کان یعنی آنچه را که بوده است در حیطة‌ی همان تبعید ابقاء می‌کنیم، لذا اگر چیزی ربطی به احکام و موضوعات شرعی نداشته باشد از تعریف خارج است. مثبتات استصحاب نیز خارج است و اینکه چه چیزی را ابقاء می‌کنیم (یقین، متیقن یا حکم) مهم نیست؛ زیرا تبعید به آنچه بوده است ملاک است و باید دید تبعید تا چه حد است؟ آیا تبعید بیان می‌کند یقین سابق را اخذ کنید یا متیقن را؟ و اگر در این تعریف قید «عملاً» را اضافه کرده و بگوییم: الاستصحاب هو التبعيد ببقاء ما كان عملاً، وضوح بیشتری پیدا می‌کند، هرچند اگر قید عملاً (از حیث عمل) نیز ذکر نشود لطمه‌ای به تعریف وارد نمی‌شود؛ زیرا وقتی بقاء را منوط به تبعید کردیم یعنی به اندازه‌ی تبعید، بقاء ما کان را داریم که به اندازه‌ی جری عملی می‌باشد.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالمهدی

---

فلا وجه لالتقاءه و جعل الاعتبار بالواقع. و يؤكد ذلك اسناد النقص إليه على ما أوضحناه من ان المراد به رفع اليد عن الأمر المبرم بغير المبرم، فظاهر الأدلة اعتبار تحقق الصفتين في جريان الاستصحاب.

۱. كفاية الأصول (ط - مؤسسة آل البيت عليه السلام)، ص ۴۰۵:

إن قلت كيف و قد أخذ اليقين بالشيء في التبعيد ببقائه في الأخبار و لا يقين في فرض تقدير الثبوت.

قلت نعم و لكن الظاهر أنه أخذ كشافاً عنه و مرآة لثبوته ليكون التبعيد في بقاءه و التبعيد مع فرض ثبوته إنما يكون في بقاءه فافهم.